

بمب اتمی آمریکا «ناجی بشریت» پنجاهمین سال جنایت امپریالیسم در «هیروشیما» و «ناکازاکی»

«هاری ترومن» رئیس جمهور وقت آمریکا از یک اقدام جنایتکارانه به زور تبلیغات عوامفریبانه عملی انسانی ساخت که به مثابه جزئی از افتخارات تاریخی آمریکا «درخدمت نجات بشریت» در اسناد و مدارک تاریخی ثبت شد.

اما این مردم ژاپن اند که پس از گذشت پنجاه سال از این انفجار ضدبشری از عواقب این نوع بشردوستی آمریکایی رنج می‌برند و تأثیرات تشعشعات اتمی را ده‌ها سال دیگر نیز بر گوشت و پوست خود و بر چهره فرزندان خویش احساس خواهند کرد.

وقتی خبر انفجار موفقیت‌آمیز بمب اتمی به گوش ترومن رسید، وی با مشاور و وزیر امور خارجه‌اش «جیمز اف برنز» در کشتی «آگوست» استراحت می‌کرد. ترومن این خبر را وسیله جشن و شادمانی کرد و به تماشای مسابقه بوکس بین ملوانان که به همین مناسبت برگزار شده بود، پرداخت. وی قصد داشت قتل عام در یک چشم بهم‌زدن ده‌ها هزار نفر را با لبخندهای خون‌سردانه و نوشیدن مشروب به مناسبت ادامه در صفحه ۲

در روز ششم اوت سال ۱۹۴۵ امپریالیسم آمریکا با پرتاب بمبی اتمی به قدرت انفجاری هزارتن تی ان تی در شهر هیروشیما و آن هم در پایان جنگ جهانی دوم در یک چشم به هم‌زدن حداقل صد هزار نفر را به قتل رسانید. آمریکا سه روز بعد قدرت بمب اتمی‌اش را در شهر ناکازاکی آزمود و به قربانیانش رقمی بالغ بر ۲۰۰۰۰۰ تن دیگر را افزود و قرن‌ها زحمات مردم ژاپن را بر باد داد. تعداد زخمیان و صدمه‌دیدگان این انفجارها از شمارش خارج بود. امپریالیسم آمریکا این دروغگوی بزرگ که در کتمان حقیقت ید طولایی دارد، به افکار عمومی‌اش اظهار داشت که قصدش از این عمل ممانعت از کشته‌شدن تعداد بیشماری سرباز آمریکایی و مردم بیگناه در جنگ بوده است. وی مدعی شد استفاده از بمب اتمی در هیروشیما و ناکازاکی با هدفی انسانی و برای ممانعت از قتل میلیون‌ها انسان بیگناه صورت گرفته است و بشریت را به پایان جنگ وحشتناک جهانی دوم نزدیک کرده است. مبارزان اتمی در خدمت حقوق بشر!!؟ چقدر این استدلال چندش‌آور است

توفان

ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره
مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران

سال اول شماره ۱۰ شهریور ۱۳۷۴

بازهم درباره تجزیه یوگسلاوی

حمله کروات‌ها به مناطق صرب‌نشین کروآسی با الهام از حملات برق‌آسای آلمان‌ها در جنگ جهانی دوم آغاز گشت. فیلم‌های این پیروزی نظامی در جبهه‌های جنگ در تلویزیون سراسری کروآسی به نمایش گذارده شد، در لابلای فیلم‌های کنونی صحنه‌هایی نیز از حمله ارتش آلمان (وهرماخت) در جنگ جهانی دوم در حمایت از فاشیست‌های کروات (حکومت پاولیچ) در قتل عام صدها هزار نفر از مردم غیرنظامی یوگسلاوی (صرب‌ها) گنجانده بودند تا به مردم کروآسی ابقاء کنند که دولت کنونی آلمان از راندن و قتل عام مردم غیرنظامی صرب حمایت می‌کند. «توچمان» این رئیس جمهور فاشیست حتی زحمتی به خود نمی‌دهد تا جانبداری خود را از هیتلر و نفرتش را از یهودیان پنهان سازد. وی می‌داند که در این پاکسازی قومی موافقت ضمنی آلمان و اتریش را به همراه دارد. نشریات کشورهای امپریالیستی که با این پاکسازی موافقت، از جنایات هولناکی که کروات‌ها در مناطق صرب‌نشین انجام داده‌اند، سخنی نمی‌گویند. توگویی فقط جنایت صرب‌ها علیه سایر قوم‌ها در یوگسلاوی قابل شماتت است و باید رهبران صرب را به عنوان جنایتکار جنگی به پای میز محاکمه کشانید. بر جنایات کروات‌ها و بنیادگرایان مسلمان که ما مشتکی از خوراک آن را در ایران لمس کرده و در الجزایر و ترکیه و سودان و مصر و... شاهد آن هستیم، می‌شود با دیده اغماض نگریست. امپریالیسم آلمان که خود جنایتکاران نازی را آزاد گذاشته و حتی آنها را پس از جنگ به مقامات ادامه در صفحه ۳

مجاهدین امروز و مجاهدین دیروز

نخواهد خورد.

آقای مسعود رجوی در مصاحبه‌ای با روزنامه آمریکایی «فیلادلفیا انکویئر» در ۳۱ اوت سال ۱۹۸۵ اظهار می‌دارد: «...وزارت خارجه آمریکا ما را مارکسیست خوانده است که این حقیقت ندارد. (ما) دموکراتیک هستیم... ما سرمایه‌داری و بازار آزاد را قبول داریم. ما مالکیت خصوصی و سرمایه‌گذاری خصوصی را قبول داریم...» این مصاحبه با روزنامه فوق مسلماً بصورت تصادفی اتفاق نیفتاده است بلکه نتیجه صحبت‌های پشت پرده است که باید در پیش پرده برای جلب نظر وزارت امور خارجه آمریکا و استفاده از کمک‌های مالی و معنوی این امپریالیسم امکان بروز یابد.

قبول سرمایه‌داری خصوصی یعنی قبول مناسبات سرمایه‌داری و قبول مناسبات سرمایه‌داری یعنی پذیرفتن مناسباتی که در آن طبقه کارگر در روند تولید به ایجاد ارزش اضافی مشغول است، ارزشی که حقیقتاً به این طبقه تعلق دارد و توسط سرمایه‌دار به جیب زده ادامه در صفحه ۴

از زمانی که مسابقه برای جلب نظر آمریکایی‌ها در میان اپوزیسیون‌های رنگارنگ و صدالبته عمیقاً «دموکراتیک» در گرفته است، کار مجامع و دفاتر ثبت «توبه» و «اظهارندامت» سکه شده است. یکی از مشتریان پروپاقرص این مجامع سازمان مجاهدین خلق است که تلاش می‌ورزد به امپریالیسم آمریکا ثابت کند که این سازمان هرگز و هیچگاه کلمات «نجسی» نظیر استعمار، کار لازم و کار اضافی، ارزش اضافی، اختلاف طبقاتی، سودپرستی سرمایه‌داران که سرمنشا همه معایب و فساد اجتماعی‌اند، از دهانش خارج نشده و از قلمش تراوش نکرده است. مجاهدین خلق برای اینکه مبادا آنها را متهم کنند که حق مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، این «اصل مقدس و خدشه‌ناپذیر» را به رسمیت نمی‌شناسند، مرتباً قسم و آیه می‌خورند که هوادار مناسبات سرمایه‌داری هستند و سرمایه‌داران محترم داخلی و خارجی و بویژه آمریکایی نباید از روی کارآمدن مجاهدین کوچکترین احساس نگرانی بخود راه دهند زیرا بر مناسبات سرمایه‌داری خدشه‌ای وارد نشده و آب از آب تکان

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

بمب اتمی...

این موفقیت، بی‌اهمیت جلوه دهد.

بمب اتمی آمریکا در ژاپن هنگامی منفجر شد که سفیر ژاپن در مسکو آمادگی تسلیم کشورش را مشروط بر این که «هیروهیتو» پادشاه ژاپن در قدرت بماند، به اتحاد شوروی آن زمان سوسیالیستی شوروی اعلام کرده بود که فوراً از جانب شوروی‌ها به اطلاع آمریکایی‌ها رسید. تنها این اظهارات سفیر ژاپن در شوروی دال بر آمادگی برای تسلیم ژاپن نبود، دلایل دیگری نیز موجود بود که در اختیار مقامات آمریکایی قرار داشت و مبنی بر تأیید اظهارات سفیر ژاپن در شوروی بود. ارزیابی‌های وزارت جنگ آمریکا بر اساس اطلاعات نظامی نشان می‌داد که قدرت نظامی ژاپن نابود شده و به قول مطلعین نظامی آمریکا، دیگر چیزی برای نابودکردن باقی نمانده است که آمریکا برای نابودی‌اش تلاش کند. این اطلاعات که مرتباً به استخبارات ترومن و برنز می‌رسید، امری نبود که از آنها پنهان باشد. آنها این اطلاعات را از گوشی می‌گرفتند و از گوش دیگر بیرون می‌کردند، به دفع‌الوقت می‌گذراندند تا زمان سررسیدن اجرای سیاست خود را که در آستین داشتند، به کف آورند. برای آنها اساساً مهم نبود که ژاپن چه موقع تسلیم می‌شود. مهم این بود که ژاپن را هدف بمب اتمی خود قرار دهند تا قدرت اتمی خویش را به رخ شوروی استالینی بکشند. آنها پیش از این که در فکر پایان جنگی باشند که مدت‌ها قبل پایان یافته بود، نظر به دنیای پس از جنگ داشتند و می‌خواستند شمشیرهای خود را برای مبارزه با کمونیسم تیز و تیزتر کنند و طرح‌های آینده خود را برای نظم بعد از جنگ کامل گردانند. صدها هزار ژاپنی غیرنظامی قربانی این سیاست جنایتکارانه بودند.

ترومن به عمد تاریخ برگزاری کنفرانس «پتسدام» را به تأخیر می‌انداخت تا آزمایشات مربوط به بمب اتمی آمریکا پایان یابد. وی بارها در جمع محارم اعلام کرده بود که برای رفتن به «پتسدام» باید نتیجه آزمایش بمب اتمی را در کیف دستی خود به همراه داشته باشد تا با استالین با دست پر صحبت کند. وقتی در ۱۷ ژوئیه ۱۹۴۵ کنفرانس «پتسدام» با شرکت دول فاتح و فرانسه تشکیل شد، یک روز از آزمایش موفقیت‌آمیز انفجار بمب اتمی آمریکا در صحرای نیو مکزیکو می‌گذشت. در آن زمان کمیسیون تحقیق برای دستیابی به بمب اتمی که زیر نظر «اوپن هایمر» در آمریکا کار می‌کرد بشدت زیر فشار قرار داشت تا کار تکامل بمب اتم را به اتمام برساند. دانشمندان بسیاری از این کمیسیون با انفجار بمب اتمی بر فراز شهرها و نابودی انسان‌ها مخالف بودند و به همین جهت نیز بعدها مورد هجوم لجام گسیخته «مک‌کارتی» و دار و دسته

ضدکمونیست‌اش در آمریکا قرار گرفتند که آنها را متهم به تمایل به اتحاد جماهیر شوروی و سیاست صلح‌جویانه این کشور می‌کرد.

پنجاه سال از این جنایت بی‌مانند می‌گذرد. تاریخ هنوز حتی به انگیزه‌های سیاسی پشت پرده آن دست نیافته است ولی تعجب‌آور اینجاست که کسی آقای «ترومن» را جنایتکار خطاب نمی‌کند. هیچکس از فجایع ترومن سخنی بر لب نمی‌آورد و همه با بی‌اعتنایی و خونسردانه از کنار آن رد می‌شوند. جنایتی که حتی هیتلر نیز نتوانست در یک چنین مدت برق‌آسا بدان دست یازد که این همه قربانی به همراه داشته باشد. جنایتی هولناک برای زهرچشم‌گرفتن از سوسیالیسم و به همین علت است که هیچ بورژوازی زحمت صحبت درباره آن را به خود نمی‌دهد، تظاهراتی نمی‌گذارد، مجالسی برپا نمی‌کند و سخنگویان رسانه‌های گروهی‌اش که به حقوق بالای ماهیانه و زندگی بی‌دردسر می‌اندیشند، با هشجاری درک می‌کنند که نباید سری را که درد نمی‌کند دستمال بست و به اعتراض به این جنایت تاریخی پرداخت. آنها برعکس آن را کتمان می‌کنند. توگویی امری بسیار طبیعی صورت گرفته است. برای تاریخ‌نویسان بورژوا و نوجه‌های آنها «ترومنی» که برای ترسانیدن استالین فرمان قتل صدها هزار انسان را با خونسردی یک قاتل در یک ثانیه صادر کرد، جنایتکار نیست، لیکن استالینی که از جان و مال و دستاوردهای خلق‌های شوروی و طبقه کارگر این کشور برای رهایی بشریت از قیود بربریت فاشیسم مایه‌گذارد و حداقل ۲۰ میلیون تن از مردم شوروی در این راه جان باختند، جنایتکار است و باید درباره جنایت‌های وی کتاب‌ها نوشت. پس چرا درباره جنایات «ترومن» و «چرچیل» کتاب نمی‌نویسند؟ پاسخ روشن است. آنها بورژوا هستند و جنایت در فرهنگ بورژواها چنانچه برای سرکوب کمونیست‌ها باشد ضدانسانی نیست. خدمت است، کمک به «دموکراسی» است. همواره در دنیای طبقاتی چنین بوده و چنین نیز خواهد ماند که هر طبقه تاریخ خود را می‌نویسد. تاریخ غیرطبقاتی و تاریخ بی‌طرفانه که بورژواها به فروش آن مشغولند حرف مفتی بیش نیست. بورژواها تاریخ خودشان را می‌نویسند، تاریخ طبقاتی خود را می‌نویسند و در این تاریخ جایی برای تجلیل از کمونیست‌ها نیست.

امپریالیسم آمریکا اولین کشوری بود که ساختمان بمب اتمی را با نیت جنایتکارانه از آن به پایان رسانید و آن را نیز بدون دغدغه خاطر و در کمال قساوت و درندگی به کار بست و به رخ جهانیان کشید. امروز که امپریالیسم آمریکا ملت‌های جهان را از بمب اتمی سایر کشورها می‌ترساند و بمب اتمی خود و اسرائیل را انسانی جلوه داده و بمب دیگران را در شمار سلاح‌های

کشتار جمعی به حساب می‌آورد و فرضیه وحشت خویش را وسیله‌ای کرده است تا در امور داخلی همه کشورها دخالت کند و انحصار بمب اتمی را برای خویش نگاهدارد، خود به گواهی تاریخ خطرناک‌ترین دشمن بشریت است و هرآن امکان دارد که بمب اتمی از نوع تاکتیکی و یا بمب نوترونی (همانگونه که در جنگ با عراق بر اساس اطلاعات انکارناپذیر و منتشر شده برخی از مخبرین و ممالک امپریالیستی مخالف آمریکا به کار گرفت) و یا بمب‌های هیدروژنی و مهیب‌تر از آن را به کار گیرد. بمب اتمی برای امپریالیسم وسیله‌ای در خدمت سیاست تجاوز و توسعه و تهاجم است و هرگز صرفاً در خدمت دفاع از کشورش آن گونه که در تبلیغات خود مدعی می‌شود، به کار گرفته نخواهد شد.

جنایات امپریالیسم آمریکا و عوامفریبی‌های وی حتی پنجاه سال پس از پایان جنگ به ما می‌آموزد که به این امپریالیسم جنایتکار اعتماد نکنیم، از وی سفیهانه طلب آزادی و دموکراسی برای ایران ننمائیم و هرروز به دریا زنگی به درگاه این امپریالیسم به بهانه‌های گوناگون و مخالفت با «مجاهدین خلق» و یا «نهضت آزادی» که گویا مترصدند که گوی محبت آمریکا را بریابند نیرویم. تجربه خونین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و اشتباهات تاریخی دکتر مصدق را از خاطر نبریم و یک آن از مبارزه با این دشمن بشریت آسوده نیسانیم.

این تجربه به ما می‌آموزد که با محافلی که دل به حمایت آمریکا نهاده‌اند و امیدوارند تا به یاری این امپریالیسم در ایران بر سر کار آیند و زندگی بیهوده خود را با دلارهای بادآورده «سیا» سرکنند، خطوط تمایز خود را بشکیم و هرگز در مبارزه اجتماعی به آنها اعتماد نداشته باشیم و همواره آنها را افشا کنیم و این امری است که در شرایط کنونی بسیار حاد است.

نسل انقلابی آینده ایران باید به هوش باشد و فریب این «رهبران» کاذب را نخورد زیرا از هم اکنون است که می‌روند سنگ شکست انقلاب فردای ایران را با همین دستهای آلوده بنا نهند.

خوانندگان گرامی!

به علت اشکال فنی‌ای که در سیستم کامپیوتری نشریه توفان در شماره پیش روی داده بود، دو مقاله در شماره گذشته اشکالات فاحشی داشتند. اشتباهات این مقالات تا جایی بودند که دست ما را نیز برای هرگونه پوزش بسته‌اند. علیرغم این شاید خوانندگان ما که به دشواری‌های این راه واقفند و دستی در این آتش دارند بدینوسیله عذر ما را بپذیرند.

بازهم درباره...

عالی رسانید و از تعقیبشان به لطایف الحیل طفره رفت و این امر پنهانی در جهان نیست، بیکباره از جنایت جنگی صرب‌ها سخن می‌گوید و برای تجاوز کروآت‌ها به جمهوری صرب‌نشین «کرائینا» تفاهم نشان می‌دهد و این در حالی است که فرانسه و انگلیس آن را محکوم کرده‌اند. همین امپریالیسم آلمان در کنار امپریالیسم آمریکا در شورای امنیت سازمان ملل از قطعنامه محکومیت تجاوز کروآسی به جمهوری صرب‌نشین کرائینا جلوگیری کرد. نشریه «اشپیگل» چاپ آلمان از این راز پرده برمی‌دارد که ارتش کروآت‌ها توسط افسران بازنشسته آمریکایی تعلیم داده می‌شود و «توچمان» اجازه حمله به کرائینا را قبلاً از رئیس جمهور آمریکا بدست آورده است. البته نشریه اشپیگل که بدرستی به نقش آلمان و منافع وی در تجزیه یوگسلاوی اشاره می‌کند و نفوذ آمریکا را که دارد جای آلمان را می‌گیرد، متذکر می‌شود، از نقش ژنرال‌های بازنشسته آلمان در کروآسی و گروه‌های داوطلب نازی سخنی نمی‌گوید. برای آلمان‌ها کروآسی مقتدر و بدون صرب موازنه مهمی در مقابل یک صربستان قدرتمند است و برای تحقق این سیاست باید هزاران نفر کشته شوند و میلیون‌ها خانواده از هم بپاشد و آواره شود. بتدریج این احساس به انسان دست می‌دهد که صحبت بر سر پاکسازی صرب‌هاست تا تئوری‌های فاشیست‌ها که می‌خواهند مرز اروپا و آسیا و به قول «توچمان» رئیس جمهور کروآسی، مرز «تمدن و توحش» را تعیین کنند، به اثبات رسانند. اینکه هواپیماهای جنگی کروآسی صاف طویل راننده‌شدگان صرب از سرزمینهای صرب‌نشین با دار و ندار ناچیزشان را بمباران می‌کند، احساسات بشردوستانه کسی را بر نمی‌انگیزد، تجاوز صرب‌ها به کروآت‌ها و بوسنی‌ها جنجال برانگیز است ولی تجاوز بوسنیایی‌ها و کروآت‌ها به صرب‌ها یک عکس‌العمل طبیعی است! کار بجایی رسیده که سخنگویان امپریالیست‌ها برای جنایت درجه‌بندی کیفی مضحکی تعیین کرده‌اند. یک سیاستمدار دلسوخته کاتولیک با قیافه کشیش‌وار در تلویزیون آلمان از درجه رنج یک مرد مسلمان که به زنش و «ناموش» توسط صرب‌ها تجاوز شده سخن می‌گفت. توگویی صرب‌ها به «ناموس» وی تجاوز کرده‌اند و افکار عمومی را مورد خطاب قرار می‌داد که شما نمی‌دانید که در تفکر اسلامی تجاوز به «ناموس» چه رنجی برای یک مرد مسلمان دارد و لذا تجاوز یک صرب به یک زن مسلمان از جنبه کیفی چندین بار جنایت‌آمیزتر از تجاوز یک مرد مسلمان به یک زن صرب است. آیا این توهین به سایر انسان‌ها نیست که گویا تجاوز به ناموشان موجبات ناراحتی آنها را

فراهم نمی‌کند؟ سیاستمدار دیگری از پاکسازی قومی صرب‌ها و راندن کروآت‌ها و بوسنیایی‌ها بدرستی انتقاد می‌کرد ولی تا پای راندن صرب‌ها به میان آمد می‌گفت که کروآت‌ها آنها را نرانده‌اند، صرب‌ها خودشان از ترس مناطق صرب‌نشین را ترک گفته‌اند و بدین ترتیب فرق است میان راندن به زور و فرار از ترس! البته برای رد این فرضیه سیاستمدار آلمانی باید صرب‌ها را تشویق به ماندن در خانه‌های خود می‌کردند تا معلوم شود که مورد قتل عام کروآت‌ها قرار می‌گیرند یا خیر! این آقای سیاستمدار اساساً به این امر اشاره نمی‌کند که این ترس از کجا ناشی می‌شود. محصول تبلیغات کروآت‌ها و سابقه تاریخی این امر است و یا این که خود به خود از آسمان نازل شده است؟ آیا قتل عام بیش از سیصد هزار صرب در زمان نازی‌ها توسط کروآت‌ها دلیل کافی برای ترس نیست؟ از همه مضحک‌تر وضعیت کسانی است که از حق تعیین سرنوشت ملل در یوگسلاوی دفاع می‌کنند. آنها که تا دیروز برای نشان دادن جای پای آلمان‌ها در یوگسلاوی کروآسی را ساختند، حال حاضر نیستند حق تعیین سرنوشت صرب‌ها را که به طور دموکراتیک جمهوری صرب‌نشین «کرائینا» را برپا کردند و این جمهوری مورد تأیید همه صرب‌های این منطقه است، برسمیت بشناسند. آنها می‌گویند قانون اساسی کروآسی حق اقلیت صرب در کرائینا را برسمیت می‌شناسد و لذا لزومی به جدایی نیست. مگر قانون اساسی یوگسلاوی حق اقلیت کروآت را در چارچوب یوگسلاوی برسمیت نمی‌شناخت، پس چرا لزوم جدایی در آنجا احساس می‌شد و ضروری بود؟ و امپریالیست‌ها به بیکباره هوادا حق تعیین سرنوشت ملل شده بودند؟ کسی نمی‌گوید که در قانون اساسی کروآسی نخست از کشور کروآت-صرب سخن می‌رفت و در آنجا کروآت‌ها و صرب‌ها دارای حقوق برابر بودند و این آقای «توچمان» بود که این قانون اساسی را فقط با رای کروآت‌های فریب خورده تغییر داد و در آن مفهوم اقلیت صرب را وارد کرد و نام این کار را انتخابات دموکراتیک بدون شرکت صرب‌ها نهاد. این اقدام نسبت به قانون اساسی قبلی گامی به عقب در جهت تحدید حقوق صرب‌های ساکن کروآسی بود و اگر هدف از این کار راندن صرب‌ها نبود چه لزومی داشت با زور قانون و اسلحه زندگی مسالمت‌آمیز هزاران صرب و کروآت در کنار هم را که در یکدیگر با ازدواج‌های مختلط مخلوط شده بود، این چنین جنایتکارانه برهم زد. نشریه «اشپیگل» در شماره ۹۵/۸/۱۴ می‌نویسد که سربازان کروآت به غارت منازل صرب‌ها اشتغال دارند که حتی وقت نگرفته‌اند اموال خود را که سالیان سال برای تهیه آن زحمت کشیده‌اند با خود بردارند. سرباز کروآتی که سه دستگاه

یخچال را ربوده بود می‌گفت که صرب‌ها که دیگر بر نمی‌گردند و احتیاج به یخچال ندارند. تمام اموال قابل حمل صرب‌ها در وسایل نقلیه کروآت‌ها به داخل خاک کروآسی حمل می‌شد، آیا واقعاً این حمله یک حمله آزادبخش است؟ آیا این جنایات در یوگسلاوی سابق از هر طرف که صورت می‌گیرد قابل دفاع است، آیا می‌شود از جنبش عادلانه آزادبخش در این کشورها که گویا طرف برحق دارد، دفاع نمود؟

در بوسنی - هرزگوین که موجودیتش را به مثابه جمهوری فدراتیو به اعتبار موجودیت کل یوگسلاوی پس از جنگ جهانی دوم بدست آورده است، تاکنون صرب‌ها که اکثریت را تشکیل می‌دهند در کنار کروآت‌ها و مسجارها، آلبانیایی‌ها، مقدونی‌ها، مونتنگروها به مسالمت زندگی می‌کردند. مردم این منطقه دارای مذاهب اسلام و مسیحیت (کاتولیک و ارتدوکس) بودند. از همان بدو سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن، بیکباره اروپای ضداسلام هوادار مسلمانان بوسنی شد و از مذهب اسلام به شیوه بنیادگرایان اسلامی و یهودی «ملت مسلمان» را آفرید. مذهب شاخص ملیت شد. این تاکتیک سیاسی چندین خاصیت داشت. نخست این که با ایدئولوژی مذهبی پرچمی می‌ساخت تا وحدت ملل یوگسلاوی را برهم زند و مردم بوسنی را به دور این محور بسیج نماید. دوم اینکه ممالک اسلامی را در نزاع بر سر تقسیم یوگسلاوی به سمت امپریالیسم آلمان بکشاند و سوم اینکه با تحریم فروش اسلحه بطور رسمی به بوسنی، فروش غیررسمی را از طریق ممالک ثروتمند اسلامی که ابلهانه مخارج تسلیح مردم بوسنی را فراهم می‌کردند و خرج جنگ را به عهده می‌گرفتند، فراهم آوردند. جمهوری اسلامی یکی از این کشورهاست که در امور داخلی یوگسلاوی سابق وارد شد و با ارسال اسلحه و داوطلب از مخارج امپریالیست‌های آلمان و اتریش کاست. این حرکت ابلهانه ممالک اسلامی در کنار سفاهت «عزت‌بگوین» که واقعاً یکی از سفیه‌ترین سیاستمداران بعد از جنگ جهانی دوم در اروپاست و قدرت تشخیص مصالح مردم بوسنی را ندارد و عملاً توپ بازی مکارانه امپریالیست‌ها شده است که تا روز قطعی قربانی کردن وی به هر طرف شربخورد، حال میوه خود را به بار می‌آورد. بیکباره این حامیان مسلمانان بوسنی - هرزگوین که دیگر به وجود سفیهی نظیر «عزت‌بگوین» نیازی ندارند و نقش تفرقه‌افکنانه وی را در تقسیم یوگسلاوی خاتمه یافته تلقی می‌کنند، یاد چهره ترسناک بنیادگرایان اسلامی افتاده‌اند که تمدن اروپا را تهدید می‌کند. سفر اخیر ولایتی وزیر خارجه رژیم اسلامی به بوسنی - هرزگوین دقیقاً در خدمت سیاست جدید امپریالیسم در بالکان ادامه در صفحه ۵

مجاهدین...

می‌شود. این را ما نمی‌گوئیم، این را گرچه که اولین بار کارل مارکس این آموزگار بزرگ پرولتاریا بیان کرده است، لیکن بنیان‌گذاران سازمان مجاهدین خلق همانند حنیف‌نژاد و بدیع‌زادگان و... می‌گویند. سازمان مجاهدین در کتابی بنام «اقتصاد بزبان ساده» که در سال‌های ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۰ به نگارش درآورد و تا حدود زیادی رونویسی از آثار مارکسیستی است، می‌آورد: «ارزش اضافی آن مقدار از حق کارگر است که پرداخت نمی‌شود و به جیب سرمایه‌داران می‌رود» اگر در سال ۱۳۵۰ تولید ارزش اضافی توسط کارگران حق پرداخت نشده کارگران بود که بناحق به جیب سرمایه‌داران می‌رفت، تا سال ۱۳۷۴ در این وضع هیچ تغییری داده نشده است و هنوز هم حق کارگران بناحق خورده می‌شود و از آن تاریخ ۲۴ سال آرگار می‌گذرد و این حق در این مدت هم خورده شده است. از این باید نتیجه گرفت که هرچه زودتر باید به این ناحقی اجتماعی پایان داد. مجاهدین واقعی، مجاهدین حنیف‌نژاد، صادق، میهن‌دوست، رضایی‌ها و عسکری‌زاده که خود یکی از تنظیم‌کنندگان این اثر بود در مورد سرمایه‌داری به گونه زیر قضاوت می‌کردند:

«باید دانست که دو نوع غارت وجود دارد. نوع قدیمی آن همان است که به خانه و کاشانه شما هجوم می‌آورند و دسترنج شما را می‌برند نوع دیگر این است که سرمایه‌داران داخلی و خارجی به عوض این که به کارگران و دهقانان تمام حقشان را بدهند نصف بیشتر آن را نمی‌دهند. این هم نوع جدید غارت است.» (نقل از کتاب اقتصاد به زبان ساده اثر مجاهدین خلق)

در ضمیمه شماره ۴۴ هفته‌نامه «ایران زمین» در مقاله‌ای تحت عنوان «درباره شورای ملی مقاومت» که سرشار از عجز و لایه در قبال امپریالیسم آمریکا برای بدست آوردن دل این ابرقدرت است، شورای ملی مقاومت در تبرئه مجاهدین می‌نویسد «دولت موقت هم چنین سرمایه‌داری و بازار ملی، مالکیت شخصی و خصوصی و سرمایه‌گذاری فردی» را پذیرفته و «ضدیت با کشورهای صنعتی» را مبین آمال ارتجاعی رژیم خمینی می‌شناسد و ضمن نفی «روابط نابرابر» تصریح می‌کند که «مانعی خواهیم و نمی‌توانیم از دنیای پیرامون خود منزوی به سر ببریم». آیا این همان نوع دوم غارت نیست که به سرمایه‌داران داخلی و خارجی در باغ سبز نشان می‌دهد و مجاهدین واقعی دیروزی مردم را از خطر آن برحذر می‌داشتند؟ مجاهدین واقعی در درس اقتصاد به اعضای خود تلاش داشتند تا آنها را با قوانین اقتصادی و هدف

تولید در مناسبات گوناگون تولیدی آشنا سازند تا دوست را از دشمن تمیز دهند، به سرمنشا سرگردانی، فقر، بی‌خانمانی و اسارت بشر پی ببرند و برای ایجاد جامعه بی‌طبقه توحیدی آن‌گونه که آرزو داشتند مبارزه کنند. مسلماً آقای مسعود رجوی که با حنیف‌نژاد آشنا شد و به سازمان مجاهدین پیوست، نمی‌توانسته از این نظریات بی‌اطلاع باشد و برای آمریکایی‌ها طوری روضه بخواند که گویی از دنیای دیگری می‌آید. مگر در اسلام آقای رجوی همان‌گونه که از کوچکی به گوش همه کرده‌اند «دروغگو دشمن خدا نیست»؟ چرا آقای رجوی دوستی با آمریکا را به دشمنی با «خدایش» ترجیح می‌دهد؟ نکند آقای رجوی فقط برای عوافریبی به دستاویز مذهبی متوسل شده است؟ مجاهدین واقعی در همان اثر چنین می‌آورند: «هدف تولید در نظر سرمایه‌داران سود است ولی در واقع هدف تولید باید رفع احتیاجات بشری باشد. هر وقت که سود کم است بحران ایجاد می‌شود و سرمایه‌داران از تولید دست می‌کشند. اینان سدی می‌شوند در مقابل تولید یعنی در مقابل رفع احتیاجات بشری. این است خاصیت سرمایه‌داری و سرشت ذاتی آن. قدر مسلم این است که در جامعه سرمایه‌داری تولید از آن سرمایه‌داران است و به همین علت همیشه ثروت آنان زیاد و زیادتر می‌شود و اختلافات طبقاتی روز به روز شدیدتر می‌گردد. این اختلافات ناشی از غیرعادلانه بودن تولید و ناشی از توزیع غیرعادلانه درآمد است. سرمایه‌داران فقط بدنبال سودند و هیچ‌گونه «تعصب ملی» و غیره ندارند. همین چندی پیش را بیاد بیاورید که چگونه سرمایه‌داران فرانسوی در اثر بحران و شورش کارگران و دانشجویان پول‌های خود را به مارک تبدیل کردند. این است خاصیت سودطلبی سرمایه‌داری. آنان به هیچ‌وجه به منافع و آبروی فرانسه و ملت فرانسه فکر نکردند و نخواهند کرد» (نقل از اقتصاد به زبان ساده نوشته مجاهدین خلق) (منظور قیام ماه مه کارگران پاریس در نیمه دوم دهه ۶۰ میلادی می‌باشد که بورژوازی فرانسه را بشدت متوحش ساخت، بطوریکه از طرفی ژنرال دوگل این به اصطلاح رهبر دروغین و فراری مبارزه ضدنازی را به مسافرت پنهانی به آلمان واداشت تا به یاری آلمان و پیمان «ناتو» در صورت گسترش مبارزه و تعمیق قیام، کارگران فرانسه را سرکوب کنند و از جانب دیگر رهبر حزب رویزیونیست فرانسه را به پشت تلویزیون آورد تا از کارگران بخواهد که به خانه‌های خود بروند و آلت دست «ماجراسویان» نشوند -توفان)

اگر سرمایه‌داری فرانسه به هیچ‌وجه به منافع و آبروی فرانسه نیاندیشیده و به کارگران هموطن خود رحم

نمی‌کند، چرا باید سرمایه‌دار ایرانی به هموطنان ایرانی خود رحم کند. آقای رجوی حتماً از این موضوع با اطلاع‌اند ولی علیرغم آن در مصاحبه دیگری که گزارش آن در نشریه «ایران زمین» درج شده است، آمده است: «نظرات شورا در مورد اقتصاد توسط آقای رجوی در مصاحبه‌ای با بخش فارسی صدای آمریکا ۲۰ دسامبر ۱۹۸۴ خلاصه شده است. در مورد عقاید اقتصادی اجتماعی باید گفت که ما مالکیت خصوصی، سرمایه‌گذاری ملی، رقابت آزاد و سرمایه‌گذاری خصوصی را می‌پذیریم» (نقل از نامه شورای ملی مقاومت به وزارت امور خارجه آمریکا با امضای آقای سیدالمحدثین)

البته صفت ملی که مجاهدین تقلبی امروز به سرمایه‌دار چسبانده‌اند تا وی را تا حدودی قابل پذیرش کنند نیز تغییری در ماهیت استثمارگرانه‌اش نمی‌دهد. این سرمایه‌دار نیز در بازار رقابت آزاد کارگر بیکار را با مزد ناچیز استخدام می‌کند، شیره جانش را می‌مکد، خودش روز به روز فربه‌تر می‌شود و کارگرش روز به روز تکیه‌تر تا سرانجام با مرگ زودرس به طول عمر سرمایه‌دار بیافزاید و به مصداق همان شعار معروف «خدایا خدایا از عمر ما کم کن و به عمر وی بیافزا» رضایت حق باریتعالی را نیز بدست آورده باشد. مجاهدین واقعی برای اینکه مبادا این توهم به کسی دست بدهد که گویا سرمایه‌داری نظامی انسانی است به تجزیه و تحلیل این نظام بر اساس آموخته‌های خود از مارکسیسم دست زده و می‌آورند:

«حالا ممکن است این سوال مطرح شود که برای تکامل بخشیدن به تولید باید ابزار تولید را تکامل داد و ابزار تولید هم از طریق پس‌انداز نتایج کار ایجاد می‌شود. پس اگر کارگران تمام نتایج حاصله از کار را بدست آورند همه آن را خرج می‌کنند و چیزی پس‌انداز نمی‌نمایند در این صورت ابزار تولید و در نتیجه تولید هم رشد و تکامل نخواهد یافت. عده‌ای می‌گویند سرمایه‌داران این کار را انجام می‌دهند و مقداری از درآمد و حق کارگران را به خود اختصاص داده و به صورت سرمایه درآورده و از این طریق تولید را زیاد می‌کنند. این مطلب ممکن است در نظر اول انسان‌دوستانه و جالب بنظر آید. ولی واقعیت این است که سرمایه‌داران حق کارگران را بصورت سرمایه نزد خود جمع کرده و تا حدی هم ابزار تولید و تولید را تکامل می‌بخشند منتها این افزایش سرمایه و تولید فقط به نفع خود آنهاست نه به نفع کارگران و از این راه ثروت خود را بیشتر می‌کنند و این کار توسط دولت سرمایه‌داری هم تسهیل می‌شود.» مجاهدین سپس بدنبال راه حل می‌روند و می‌گویند که برای نجات طبقه کارگر این طبقه باید دولت خود را ادامه در صفحه ۵

مجاهدین...

وجود آورد و قدرت سیاسی را کسب نماید. در آثار و نظریات موسسین مجاهدین کلمه‌ای نیز در تقدیس مالکیت خصوصی و یا پذیرش نظام سرمایه‌داری به چشم نمی‌خورد. آنها ادامه می‌دهند:

«کارگران خود نیز می‌توانند ابزار تولید و تولید را رشد دهند و از نتایج آن هم خودشان استفاده کنند. برای این کار آنها احتیاج به مرجعی دارند که نماینده خودشان باشد و مقداری از نتایج کار خود را به این مرجع واگذار نمایند تا به این وسیله بتوانند تولید را زیاد کنند و در نتیجه خودشان از نتایج این اضافه تولید بهره‌مند گردند. پس باید کارگران خود دولتی تشکیل دهند و درآمدهای خود را به دولت واگذار کنند و او به تمام کارها برسد و کارگران هم متقابلاً از جان و دل برای دولت خودشان کار کنند. آنوقت هرچه که تولید کنند و هرچه جامعه ثروتمندتر گردد نتایج آن برای همه اعضای جامعه خواهد بود نه برای یک عده خاص. «مجاهدین امروزی لیکن فقط از یک عده خاص هواداری می‌کنند. عده خاصی که آمریکا نیز به آنها با چشمان خندان می‌نگرد که باید دولت را در دست گیرند و روند تولید را همان‌گونه گردانند که در جهت منافع سرمایه‌داری است.

مجاهدین قدیمی می‌گفتند که اگر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید حاکم شود بهره از آن هم بطور خصوصی تصاحب می‌شود و فقط به جیب معدودی می‌رود که صرفاً از حقی برخوردار شده‌اند که به بی‌خانمانی اکثریت جامعه تمام می‌شود. آنها در همان نوشتار اضافه می‌کنند:

«از آنجا که در مالکیت خصوصی ابزار تولید در دست عده معدودی متمرکز شده بنابراین تنها آنها از نتایج تولید بهره‌مند می‌شوند و این امر موجب فقر عده‌ای و غنای عده دیگر می‌گردد، توده‌های مردم که صاحب ابزار تولید نمی‌باشند و سهم کمی از تولید می‌برند فقیر می‌شوند. تمام مسائل اجتماعی از این موضوع سرچشمه می‌گیرد.»

پس اگر همه مسائل اجتماعی از این ناحی سرچشمه می‌گیرد که حتماً هم می‌گیرد و مجاهدین واقعی و هزاران شهید آن برای رفع این ستم و بی‌عدالتی اجتماعی مبارزه کرده‌اند، پس نباید برخلاف سنت‌ها و اعتقادات بنیان‌گذاران این سازمان گام برداشت و اصول فکری آنان را به زیر سوال برد. ولی مجاهدین تقلبی امروزی که می‌خواهند در عین حال نان شهیدان گذشته را نیز بخورند و آن را برای مردم فریبی نیاز دارند، نام سازمان حنیف‌نژاد، بدیع زادگان، باکری و... را به عاریت گرفته و پرچم بی‌چهرگی خود کرده‌اند. آیا سازمان مجاهدین امروز کوچکترین وجه تشابهی از نظر اصولی با مجاهدین دیروز دارد؟ پاسخ مسلماً منفی خواهد بود. تعجب در این است که اعضای این سازمان

که باید آزادانه با مغز خود بیاندیشند، چگونه این تناقض را نمی‌بینند. خانم مریم رجوی، رئیس جمهور مجاهدین برای تأکید بر موضع رجوی همان کلمات را با زبانی دیگر تکرار می‌کند که وی «در ایران فردا بازار و سرمایه‌دای ملی، مالکیت شخصی و خصوصی و سرمایه‌گذاری در جهت توسعه اقتصاد ملی و رشد تولید (را) تضمین خواهد کرد.» (نقل از منشور ۱۶ ماده‌ای خانم رجوی مورخ ۲۶ خرداد ۷۴)

مجاهدین واقعی که استعمار را بدرستی ناشی از تضمین مالکیت خصوصی می‌دانستند، اشاره داشتند که: «فقط با از بین بردن استعمار و برقراری عدالت واقعی که جلوه‌گاه آن عدالت اقتصادی است می‌توان به تمام انحرافات خاتمه داد»

و این مجاهدین امروزی هستند که نمی‌خواهند به بی‌عدالتی خاتمه دهند. این مجاهدین در واقع هوادار نظام فاسد و جنایتکار سرمایه‌داری هستند و از هم اکنون نیز به شما می‌گویند که فقط از حقوق خداداد سرمایه‌داران دفاع خواهند کرد. مجاهدین امروزی در واقع فرقی ماهوی با سایر اپوزیسیون‌های لیبرال که برای حفظ مناسبات سرمایه‌داری در ایران به شیوه خود مبارزه می‌کنند، ندارند. باید پرسید چه کسی در سازمان مجاهدین کودتا کرده است و دستاوردهای آن را به باد داده است؟ مسلم این است که جوانان پاک‌باخته‌ای که به صفوف این سازمان بر اساس مشی گذشته مجاهدین پیوسته‌اند، برای این مبارزه نکردند که در ایران سرمایه‌داری مبتنی بر بازار آزاد در همدستی با امپریالیسم آمریکا را بر سرکار آورند. این ویژه‌گی‌ها در نظام شاهنشاهی گذشته نیز یافت می‌شد که برای سرنگونی آن از جمله سازمان مجاهدین به مبارزه مسلحانه پرداخت. فی‌الواقع نام مجاهدین براننده جریان مورد نظر ما نیست زیرا نام مجاهدین تجسم خط مشی ضدامپریالیستی و دموکراتیک بود که با انگیزه‌های مذهبی با دید التقاطی به جنگ سرمایه‌داران می‌رفت و مجاهد امروز التقاط سابق را به نفع سرمایه‌داری حل کرده است.

بازهم درباره...

است تا مردم را از لولوی اسلام بترساند و نقش ناجی کبیر را به «توچمان» بدهد که پرچمدار حفاظت مرزهای اروپای مسیحی در تهاجم سبانه بنیادگرایی اسلامی است. در اینجا باب مذاکره درباره تقسیم بوسنی - هرزگوین میان صربها و کروآت‌ها باز شده است. نشریه آلمانی اسپیکال حتی سندی را به چاپ رسانده است که در آن توچمان نقشه تقسیم بوسنی - هرزگوین را به صربها پیشنهاد کرده است و این در حالی است که عزت بگوییچ را به زاگرب دعوت می‌کند و بزرگترین نشان کروآسی را به گردن وی می‌اندازد تا توهم متفق صمیمی و اسلام دوست را تا آخرین لحظه

که سر وی را می‌برد و به ریشش می‌خندد، زنده نگاه دارد. این آخرین پاکسازی‌های قومی در چند ماه گذشته و قبل از حمله اخیر کروآت‌ها به «کرائینا» که با پیروزی صرب‌ها در بوسنی - هرزگوین همراه بود، دقیقاً در کادر پیشنهادات آقای توچمان می‌گنجد. «سربیتسا»، «ژپا»، «گورازده»، «توزلا»، بخشی از صربستان بزرگ و «بانیالوکا» و «بیهاج» و «سارایوو» بخشی از کروآسی بزرگ خواهند شد. جای «ملت مسلمان» در اردوگاه‌های مسلمان نشین و یا به شیوه سابق «آپارتاید» در آفریقای جنوبی در «هوم‌لندهای» مسلمان نشین است که در آنجا به جان جمهوری اسلامی، عربستان سعودی، ترکیه و... که چون دست دراز شده امپریالیسم عمل می‌کنند، دعا کنند. البته معلوم نیست که امپریالیسم روسیه که طرف صربها را دارد با این جا پا باز کردن امپریالیسم آمریکا دریا لکان که تا کنون محل تاخت و تاز روسیه، آلمان، فرانسه، انگلستان و ایتالیا بود، موافق باشد. طولانی شدن مدت جنگ ناشی از عدم توافق امپریالیست‌ها در میان خود است. صربها در پی صربستان بزرگ‌اند و در این میان جمهوری صربستان منطقه بوسنی - هرزگوین در یک همه‌پرسی دموکراتیک مجلس خود را انتخاب کرده و حاضر نیست به رهبری «عزت‌بگوییچ» را که بدون نظرخواهی از اکثریت صرب صرفظ از مذهب آنها (بسیاری از صربهای مسلمان مخالف عزت‌بگوییچ و سیاست همکاری وی با آلمانها و کروآت‌ها هستند و از جمهوری صربی بوسنی - هرزگوین حمایت می‌کنند) اعلام استقلال کرده است، تن در دهد. ما از کروآت‌های مسلمان ساکن بوسنی - هرزگوین که هوادار الحاق به کروآسی هستند، سخن نمی‌گوییم ولی این حقایق نشان می‌دهند که از کشور بوسنی - هرزگوین بر اساس اعتقادات مذهبی، بر اساس تئوری‌های پوچ «ملت مسلمان» چیزی باقی نخواهد ماند و چنانچه بنا بر مصلحت سیاسی آن را حفظ کنند، همواره مستعمره امپریالیسم باقی می‌ماند. در یوگسلاوی سابق هیچ جنگ عادلانه‌ای برقرار نیست و در این کشور طرف برحقی وجود ندارد. شعار حق تعیین سرنوشت ملل بهانه‌ای برای امپریالیست‌ها شده است تا به تجزیه کشورها پرداخته و آنها را لقمه‌های قابل بلع برای خود سازند. وظیفه کمونیست‌ها تبلیغ نفاق میان ملت‌ها و دشمنی بین آنها نیست. ما باید از وحدت دموکراتیک و همبستگی انسان‌ها حمایت کرده و نقش مخرب امپریالیست‌ها را در این میان نشان دهیم. ما باید تئوری‌های «ملت یهود»، «ملت مسلمان» را که ملل را بر اساس تعلقات مذهبی تبیین می‌کنند و منجر به جنگهای مذهبی و تحریک عقب مانده‌ترین احساسات توده‌ها می‌شوند، افشا کنیم و توجه داشته باشیم که حمایت از هریک از طرفین این جنگ ارتجاعی ما را به هم‌زبانی با امپریالیست‌ها خواهد کشید.

عیار...

مددکار بود. این را شاه دزد ایران بخوبی می‌دانست و حداقل پس از فرار خجالت‌آورش به رم در مرداد ماه سال ۱۳۳۲ یاد گرفته بود که در فرار بعدی بار و بتدلیش را خوب ببندد. این خبر نشان می‌دهد که شاه دزد ایران با شاه دزد ایتالیا همدست‌اند و هوای هم را خوب دارند. این همان حمایت متقابل ارتجاع بین‌المللی از یکدیگر به مصداق همان شعر معروف است که می‌گوید:

دوست آن باشد که گیرد دست دوست
در پریشان‌حالی و درم‌اندگی
نتیجه اخلاقی بعدی این است که انسان نباید جایی بخوابد که آب زیرش برود. این محل خواب راحت و ضد آب را شاه سرنگون شده ایران در پناهگاه سوئیس پیدا کرد. شاه دزد ایران «سرمایه‌اش» را در کشوری در امر مستغلات به کار می‌بندد که ماوای کلیه دزدان، رشوه‌خواران، متواریان از پرداخت مالیات، سلاطین فراری از خشم مردم که پول‌های غارت شده مردمشان را در حساب‌های رمزی بانک‌های سوئیس پنهان نموده‌اند، می‌باشد و شاه این را در زمان دیکتاتوری منورس با تحقیقات و بررسی‌های همه‌جانبه دریافته بود.

سوم این که زر را گر بر سر پولاد نهی آب گردد و این را شاه ایران خوب می‌دانست و پول‌های بادآورده را بر سر دموکراسی پولادین کشور سوئیس که نمونه دموکراسی مورد درخواست «چپ‌های دموکرات» ایران است، گذارد و این دموکراسی آب گشت و به حلقوم سرمایه‌داری بانکی سوئیس سرازیر شد و این سرمایه‌داری فرتوت به جان «چپ‌های دموکرات» و خوش‌خیال ایران دعا نمود و صلوات فرستاد و برایشان طول عمر فراوان آرزو کرد.

درس بعدی این که آزموده را نباید مجدداً آزمود. شاه ایران می‌دانست که بانک‌های سوئیس پول نازی‌ها را پنهان کردند، پول شیخ‌های عرب را پنهان نگاه می‌دارند، پول «هیلاسلاسی»، «شیر» فراری حبشه (اتیوپی) را یکسره پس از مرگش بالا کشیدند زیرا وی نمرة رمز حسابش را با خود به گور برد و حال چرا نباید از ثروت‌های غارت شده مردم ایران توسط خاندان ننگین پهلوی با آن همه زاد و ولد دیرپا که ربوده شده است، با جان و دل حراست کنند. امری که مسلماً برای حفظ موجودیت دموکراسی‌های نوع سوئوسی بسیار ضروری به نظر می‌رسد. سوئیس حقیقتاً جای مطمئنی است و اگر کسی تا به حال تردید داشت باید با این آخرین رقم شگرد سوئوسی توسط قوه قضائیه «مستقل» از قوه مجریه‌اش فهمیده باشد که پول در دامن کشور سوئیس باقی مانده و خاک این کشور را

ترک نخواهد کرد. برای قوه قضائیه سوئیس مسئله بود و نبود مطرح بود، یا استرداد پول مردم ایران و فرار همه سرمایه‌های دزدی از سوئیس و یا رد «دموکراتیک» این درخواست و افزودن به درجه ارزش اعتماد بین‌المللی این کشور در برابر دزدان دسترنج زحمتکشان در پنج قاره عالم و در اینجا است که باید اصل تفکیک سه قوه قضائیه، مجریه و مقننه را در کوزه گذارد و آب آن را به خورد «چپ‌های دموکرات» ایران داد.

سوئیس کشوری است که در هیچیک از جنگ‌های جهانی، جهان‌خواران متحدالمنافع کوچکترین تلنگری به آن نزدند تا مبدا صدای پولهایشان خواب را به چشم مردم جهان حرام کند. همه باهم در حفظ سوئیس می‌کوشند تا سوئیس در حفظ پولهای آنها بکوشد و رازنگهدار باشد. سوئیس امتحانش را خوب پس داده است و مورد حمایت همه مافیای رنگارنگ جهان است. به سخنی سوئیس بهشت دزدان و جنایتکاران است و شاه دزد ایران خوب جایی را برای گنجهای بادآورده‌اش یافته بود.

درس بعدی یک درس ساده ریاضی است که نتیجه اخلاقی نیز دارد. شاه منفور ایران از شهریور ۱۳۲۰ که به جای پدر قلدرش بر تخت نشست تا سال ۱۳۴۷ که این ویلا را در سوئیس خرید، به مدت ۲۷ سال و یا به عبارت دیگر ۳۲۴ ماه در ایران یک‌ه‌تازی کرده بود، برای خرید این ویلا مبلغی برابر ۱۷/۵ میلیون تومان از ارز مملکت را برای چند روز اسکی زمستانی و سفر به قشلاق در شهر «سن‌موریتس» به تاراج داده بود. این مبلغ معادل تقریباً ۵۴۰۱۲ تومان در ماه است. برای اینکه خواننده تصور درستی از این مقدار پول داشته باشد، باید بگوییم که حقوق یک معلم در سال ۱۳۴۰ معادل ۴۰۰ تومان بود. و با مبلغ ۲۵۰۰۰ تومان امکان داشت که در سال ۱۳۳۰ در یکی از محلات متوسط تهران خانه‌ای یک طبقه با صدمتر زیربنا و ۳۰۰ متر حیاط براحتی خرید. در سال ۱۳۲۶ یک نفر با ۱۵۰ تومان در ماه زندگی می‌کرد. سئوالی که طرح می‌شود این است که شاه سرنگون شده ایران این مبلغ عظیم را از کدام منبع غیبی بدست آورده است؟ شاه و مجموعه خاندان پهلوی دزدان سرگردنه بودند و ایران را به باد فتنه دادند و ثروت‌های این مردم را در بانک‌های سوئیس به حساب‌های شخصی خود واریز نمودند و از آن ویلا و جزیره و جواهرات در اقصی نقاط جهان خریدند. وقتی پدر محمدرضا شاه به یاری امپریالیسم انگلیس به قدرت رسید آه در بساط نداشت تا با ناله سودا کند، چه برسد به اینکه در سوئیس خانه بخرد. چگونه شد که این خانواده روستایی مازندرانی که

ادامه در صفحه ۷

دموکرات‌های خام خرده‌بورژوا، این به اصطلاح سوسیالیست‌هایی که مشتی پسندار خام را درباره سازش طبقات جایگزین مبارزه طبقاتی می‌کردند، اصلاحات سوسیالیستی را نیز به شیوه‌ای پسندارمانند در مخیله خود مجسم می‌نمودند، یعنی نه به صورت برانداختن سیادت طبقه استثمارگر بلکه به صورت تبعیت مسالمت‌آمیز اقلیت از اکثریتی که به وظایف خود واقف شده است. این تخیل خرده‌بورژوازی که با قبول نظریه دولت مافوق طبقاتی رابطه ناگسستگی دارد، در عمل همیشه کار را به خیانت نسبت به منافع طبقات زحمتکش کشانده است.

نئین - دولت و انقلاب

انساندوستی...

جواز صدور نیافت. جالب اینجاست که در این مدت پزشکان انساندوست بسیاری با نامه‌های متعدد خود به مقامات مربوطه مرتباً یادآوری می‌کردند که جلال آکان در صورت عدم عمل جراحی بزودی جان خود را از دست خواهد داد. ولی باز هم از پاسخ این انساندوست‌های دروغین خبری نشد.

جالب‌ترین که چندی پیش و دست بر «قضا» در همان شهر برمن دختر خردسالی بنام «آیلا» از بوسنی تحت عمل جراحی پیوند کبد قرار گرفت. این عمل در مورد آیلا دوبار صورت گرفت به این خاطر که بدن دخترک خردسال کبد پیوندی اول را دفع می‌کرد.

«آیلا» را مقامات آلمانی تحت عنوان انساندوستی از شهر «سازایوو» پایتخت بوسنی با هواپیمای اختصاصی به شهر برمن آوردند و در بوق تبلیغات «بشردوستی» خود دمیدند. علیرغم این متأسفانه معالجات پزشکی در مورد آیلا موثر واقع نشد و وی درگذشت.

آیلا را مقامات آلمانی نه بعلت بشردوستی که دقیقاً در چارچوب سیاست توسعه‌طلبانه خود به بیمارستانی در آلمان روانه ساختند. مرگ جلال آکان از تبلیغات دروغین انساندوستانه دولت آلمان پرده برمی‌دارد و نشان می‌دهد که بازی تبلیغاتی با آیلا برای کسب وجهه ادامه در صفحه ۷

عیار...

نان‌آور بزرگش هشت درگرو نه‌اش داشت، در سوئیس صاحب ویلا شد؟ و حالا پول خاندانش از پارو بالا می‌رود در حالی که مردم ایران در اکثریت قریب به اتفاق خود در فقر و فاقه بسر می‌برند. این ثروت را شاهان پهلوی از کجا بدست آورده‌اند؟ بجز از غارت دسترنج مردم میهن ما ایران؟ آیا این مزد خیانت‌ها و جنایت‌های آنها نبود که با فروش نفت و خرید اسلحه، به راه انداختن شرکت‌های مختلط با خارجی‌ان، سرازیر کردن کالاهای بنجل امپریالیستی و گرفتن حق و حساب از طرف‌های مورد معامله خود، از طریق باجگیری و سهمیم کردن زورکی خود در سهام کارخانجات برای صدور جواز تأسیس کارخانه و تبدیل این پول‌ها به ارز خارجی از دریافتی‌های نفت و... بدست آورده‌اند؟ مثنی خودفروش ایرانی که خود را وطن‌پرست جا می‌زند از این که دادگاه سوئیس ثروت مردم ایران را به حلقوم پهلوی‌ها ریخته است اظهار خوشحالی می‌کند، زیرا آنها در این تصمیم فکر حساب بانکی خود را می‌کنند. آنها که امروز قند در دلشان برای این غارت «دموکراتیک» آب می‌شود چه بخواهند و چه نخواهند رأی به براءت دزدی خودها داده‌اند که پول‌هایشان در بانک‌های سوئیس است و مردم ایران پس از رسیدن به قدرت بر گورستان پهلوی و آخوندی آنها را مطالبه خواهند کرد.

حال که با این نتایج اخلاقی آشنا شدید خوب است که نظری نیز به چشمه آخر رضا پهلوی بیاندازید تا چشمانتان از حدقه به علت وقاحت مافوق تصورش درآید. اخیراً نوه رضاخان در یک مصاحبه مطبوعاتی با نشریه «نیمروز» اظهار داشت: «ما می‌گوییم در این مرحله چگونه می‌توانیم همه‌مان تمام سرمایه‌هایی که در اختیار داریم، روی میز قرار دهیم و یک نیروی عظیم در برابر وضع موجود خلق کنیم. من هر سرمایه‌ای که داشته باشم، در هر زمینه‌ای که داشته باشم، هر وسیله‌ای که در اختیار من باشد، همه را در اختیار دیگران می‌گذارم تا همه بتوانیم با این سرمایه، برای هدف عالی خود تلاش کنیم»

این گوی و این میدان، سرمایه دزدی شده از کیسه ملت را که خرج کاخ‌های زمستانی سلسله منقور پهلوی شده است به مردم، به سازمان‌های انقلابی آن بازگردانید. و اگر این کلمات مفاهیم آشنایی برای شما نیستند، این سرمایه را به حساب «سازمان حقوق بشر ایران» در برلین واریز کنید که به پول احتیاج وافر دارد و می‌تواند با پولی که شما بر روی میز می‌گذارید، قبضه‌های بدهکاری خود را بپردازد. شما که هر جا و بیجا از اجرای حقوق بشر در ایران آینده صحبت می‌کنید، نباید این مفاهیم حداقل در حرف برای شما ناآشنا

باشد. ما مطمئن هستیم که پهلوی‌زاده‌ها دزدان سرگردنده‌اند و به چیزی که نمی‌اندیشند مردم ایران است. آنها در خارج بدنبال سرمایه‌گذاری‌های کلان می‌گردند و دهشاهی از پول‌های دزدی را نیز حاضر نیستند به صاحبان واقعی آن برگردانند. همین کافی است تا عیار حقیقت آنها معلوم گردد. و آن کس که پس از این همه تجربه تاریخ، تجربه سه نسل، باز مردم را دعوت می‌کند که فریب پهلوی‌ها را بخورند، یا ابله است و یا حساب‌های بانکی‌اش به حساب‌های شاه و خاندانش در سوئیس پهلوی می‌زند.

مدیحه سرایان...

که با یاری وی در ایران رئیس جمهور شوند. توگویی آمریکای حيله‌گر خر تشریف دارد و منتظر است تا یکی دو نفر درمانده سیاسی ایرانی از راه برسند و پوست خر را بر سرش کنند. اگر سازمانی نظیر مجاهدین با پشت کردن به آرمانها و ستمهای انقلابی و چوب حراج زدن بر آنها در این مسابقه به قدرت عددی سازمانی‌اش می‌بالد و در طبق کسب خود گذشته قابل احترامی را برای مبادله عرضه می‌کند، مثنی سازمانچه‌های بی‌عدد که چیزی هم برای ارائه به آمریکا حتی شرافت خود را ندارند، صرفاً از آن جهت به نام مردم ایران به پابوسی آمریکا می‌روند که خودی نشان داده باشند و به قیمت خود بیافزایند و برای آینده خود بیمه عمر مجانی تهیه کرده باشند و اینکه آمریکا برای روز مبادا چهره‌های کثیف آنها را بخاطر بسپارد. مگر این امپریالیسم چه کمکی می‌تواند به روند دموکراسی و آزادی در ایران بکند که در کشور کویت کرد و یا به عربستان سعودی در فواید آزادی و دموکراسی و طرز استعمال آنها توجه داد؟ این کوران بینا و یا بینایان کور چه موقع می‌خواهند از خودفریبی دست بردارند؟ آیا می‌شود تجارب انکارناپذیر تاریخ اخیر نظیر دخالت مستقیم آمریکا در ویتنام، کامبوج، لائوس، اندونزی، گواتمالا، کوبا، نیکاراگوئه، شیلی، آرژانتین و... را فراموش کرد؟ در کدام یک از کشورهای حیاط خلوت آمریکا حکومت‌های دموکراتیک توانسته‌اند به عمر خود ادامه دهند که یکباره جوهر جهان عوض شده باشد؟

تجربه‌ای که اکنون در مقابل ماست به ما می‌آموزد که بورژوازی ایران ذلیل و بی‌ابروست و به قدرت مردم ایران اعتقادی ندارد و در هاله‌ای از تبلیغات ضدکمونیستی در فقدان یک سازمان قدرتمند و انقلاب کمونیستی زمینه همکاری با امپریالیسم آمریکا را فراهم می‌کند و در این راه از حمایت «چپ‌های دموکرات» شده از راه رسیده نیز برخوردار است.

امپریالیسمی که بنا باشد بر اساس سعایت حسن خان اعظم، ابراهیم خان یزدی را که تابعیت دوگانه دارد و به سابقه حسن سلوک خود و سازمانش نسبت به آمریکا مبرهن است، از خود براند و یا بجای تکیه بر وفاداری خاندان پهلوی و سرمایه‌گذاری بر روی آنها و یا محاسبه کاسبکارانه بر روی مجاهدین، به این ول‌معتل‌های سیاسی که سرشان را در هرخرم‌های کرده‌اند، دل ببندد، دیگر امپریالیسم آمریکا نمی‌باشد. محافل دست اندرکار امپریالیسم آمریکا مسلماً به ریش این بندبازان سیاسی که یکشنبه خواب‌نما شده و مبارزه مصلحتی گذشته ضد امپریالیستی خود را در کیسه نموده و سریند آویزان کرده‌اند، می‌خندند.

شکست موقت جنبش انقلابی بدین منجر شده که دورویان سیاسی ماهیت طبقاتی خود را نشان دهند و به مدیحه‌سرایان امپریالیسم بدل شوند. ما بارها نوشته‌ایم و بازهم خواهیم نوشت که مردم ایران به این در یوزه‌گان سیاسی که بجای اتکا به نیروی خود و بجای اعتماد به مردم خود که برای تغییر سرنوشت خویش بپا خیزند، سراسیمه به درگاه امپریالیسم پناه می‌برند تا به یاری وی به قدرت برسند، اعتمادی ندارند. چگونه ممکن است که برای تدارک رهبری انقلاب به امپریالیسم متوسل شد و مردم کشور خود را لایق این کار ندانست و پس از احراز قدرت سیاسی بناگهان هوادار مردم شد و به نیروی لایزال آنها اعتقاد یافت؟ آیا این تناقض مضحک نیست؟ کسی که امروز به مردم ایمان ندارد و به مراحم امپریالیسم آمریکا دل بسته است و دروغهای وی را پیرامون «آزادی»، «دموکراسی» و «حقوق بشر» تکرار می‌کند تا به فریب عمومی منجر شود، در فردای پیروزی به طریق اولی به این مردم در بازسازی ایران اعتقاد نخواهد داشت و نمی‌تواند داشته باشد. بازهم وزارت امور خارجه آمریکا مشاور این حضرات خواهد بود و بس. از این شاه سلطان حسین‌ها نمی‌توان امید شکست محمودهای افغان را داشت.

انسان دوستی...

بیشتر در یوگسلاوی سابق بود. اکنون جلال و آیلا در کنار هم در گورستانی سرد در شهر برمن دفن گردیده و در کنار هم بسر می‌برند. منافع «دموکراسی» آلمان ایجاب می‌کرد که جلال را ۱۷ ماه سر بدواند و مرگش را به جان بخرد و متخارج عمل آیلا را به فوریت تهیه نماید. آخر زنده جلال جز دردسر برای آلمان چیز دیگری به همراه نداشت. سرنوشت غم‌انگیز جلال آکان در زندان‌های ترکیه در آلمان نیز ادامه یافت و فقط این مرگ بود که توانست بر زخم‌های ناشی از شکنجه‌اش مهر التیام زند.

TOUFAN

توفان

Nr. 10 Sep. 95

مدیحه‌سرایان جدید امپریالیسم

بی‌اعتمادی به مردم ایران و نوکری در برابر امپریالیسم را گوشه‌ای از کار و یا ابتکار عظیم سیاسی خود جا می‌زنند. عده‌ای بزمجه و تفاله سیاسی که شانس سیاسی خود را در همه عرصه‌ها از «چپ چپ» تا راست راست محک زده‌اند و هر بار با سرافکنندگی و کوله‌باری از مبارزه ضدکمونیستی به انتهای خط رسیده‌اند، امروز در مسابقه قاپیدن قاپ آمریکا با یکدیگر به مسابقه مرگ و زندگی مشغولند و با برنامه‌های رنگارنگ خود و با قیافه‌های هفت خط برای زیارت به خدمت بت اعظم به صف ایستاده‌اند و چون چیزی در چفته ندارند و این خود دلیل توسل به بت اعظم است، از سازمان‌های رقیب سعایت می‌کنند، قدرت توخالی خود را با کلمات مشعشعانه برخ آمریکا می‌کشند و وعده‌های پشت پرده به این امپریالیسم خونخوار می‌دهند که آن را به مردم ایران با عنوان «وعده‌های سرخرمن آمریکا» جا می‌زنند به این امید ادامه در صفحه ۷

امروز عده‌ای تفاله سیاسی کشکول‌گدایی را بدست گرفته و از سفارتخانه‌های آمریکا به وزارت امور خارجه آن و از آنجا به کاخ سفید و از آنجا به پنتاگون می‌روند تا نظر سلاطین سیم و زر را نسبت به برنامه‌های دست اول و یا بی‌برنامگی و کسب تکلیف برای نجات از سردرگمی جلب کنند و امضای امپریالیسم آمریکا را به مثابه چراغ سبز برای خود بدست آورند. اگر در گذشته استعمال کلمه ایالات متحده آمریکا بجای امپریالیسم آمریکا، عملی نابخشودنی و ضدانقلابی محسوب می‌شد، امروزه چپلوسی از این سلطان «دنیای آزاد» را با آن همه قدرت نظامی و اقتصادی در زمره افتخارات خود به حساب می‌آورند و خود را تا مقام رهبران اپوزیسیون که سرکلی در میان سرهای میان تهی دارند ارتقاء می‌دهند. رهبرانی که تماس‌های بین‌المللی دارند و پاره‌ای بدون کوچک‌ترین شرم و حیا از تماس‌های خود با دشمن مردم ایران و جهان وسیله تفرعن ساخته‌اند و با عکس‌های نیم‌قدشان این

عیار حقیقت

اگر نظری به روزنامه‌های سوئیس بیفکنید خبر زیر که حتی در نشریه‌های فارسی زبان نیز با آب و تاب جای شایسته خود را یافته است، نظر شما را جلب خواهد کرد. «از ویلا» «سورتا» که متعلق به شاه سابق ایران است، رفع توقیف شد. مطابق گزارش روزنامه‌های خارجی، دادگاه فدرال سوئیس حکم «دادگاه انقلاب اسلامی ایران» مربوط به سال ۱۳۵۸ که برای اجرا از طرف بانک مرکزی ایران در اختیار دادگاه فدرال سوئیس قرار داده شده بود و ناظر بر مصادره اموال شاه و درخواست دولت ایران مبنی بر استرداد این اموال بود، را رد کرده و از ویلا» «سورتا» رفع توقیف نمود. مطابق اظهارات همان نشریات این ویلا را شاه سابق ایران در سال ۱۳۴۷ به مبلغ ۳/۵ میلیون فرانک سوئیس (معادل ۲/۵ میلیون دلار) خریداری کرده بود. این ویلا از سال ۱۳۶۰ به «سیلویو برلوسکونی» معروف، نخست‌وزیر سابق ایتالیا، سلطان یک‌هفته‌تاز رسانه‌های گروهی این کشور که به ایجاد افکار عمومی مطلوب خویش مشغول است و این اواخر سرش در خمره افتضاحات اخیر ایتالیا گیر بود که منجر به شکستن خمره شد، به مبلغ ناقابل ۳۰۰ هزار فرانک سوئیس (معادل ۲۲۰ هزار دلار) سالیانه اجاره داده شده بود.

از این خبر ساده که موجبات شور و شعف و مسرت فراوان سلطنت‌طلبان را فراهم آورد، می‌توان چند درس اخلاقی گرفت:

نخست این که باید از پیش در فکر دوستان هم‌رنگ و ادامه در صفحه ۶

انساندوستی دروغین

جلال دقیقاً با این قانون همخوانی داشت و وی می‌بایست با توجه به گواهی‌های متعدد پزشکان هرچه زودتر مورد معالجه قرار می‌گرفت. یک مقام مطلع آلمانی در مصاحبه‌ای با روزنامه آلمانی فرانکفورتر روندشاو اظهار داشت که بررسی این نوع تقاضاها معمولاً در حدود ۲ الی ۳ ماه به طول می‌انجامد. بررسی تقاضای عاجل جلال آکان اما ۱۷ ماه به درازا کشید. در این مدت بیماری وی هر روز بیش از روز پیش به وخامت گرائید ولی از موافقت مقامات آلمان خبری نشد. سرانجام داس مرگ بوروکراسی ضدبشری خرمن زندگی جلال را درو کرد، پزشکان «موافقت» خود را با دفن وی صادر کردند ولی موافقت مقامات دولتی برای مداوای جوانی بیمار ادامه در صفحه ۶

در ماه گذشته «جلال آکان» پناهنده‌ای گرد از کشور ترکیه در شهر «برمن» آلمان فدرال در اثر «سهل انگاری» مقامات دولتی جان خود را از دست داد. جلال آکان ماه‌ها در سیاه‌چالهای مخوف ترکیه شکنجه شد و در زندان به بیماری سیروز کبدی مبتلا گردید. وی پس از فرار از ترکیه و درخواست پناهندگی در آلمان می‌بایست هرچه زودتر مورد مداوای پزشکی قرار گیرد و حتی پزشکان دولتی نیز تأیید نمودند که وی باید با توجه به پیشرفت شدید بیماریش، به فوریت تحت عمل پیوند کبد قرار گیرد. بر اساس قوانین ضدپناهندگی آلمان تامین نیازهای پزشکی متقاضیان پناهندگی تنها زمانی انجام می‌گیرد که یا شخص بیمار سلامت جامعه را به خطر اندازد و یا بیماری‌اش برای خود وی خطر جانی به همراه داشته باشد. بیماری

سخنی با خوانندگان

نشریه‌ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. این نشریه حاصل همکاری «حزب کار ایران» و «سازمان کارگران مبارز ایران» است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزئی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست مبالغ از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

حساب بانکی
TOUFAN MAINZ
VOLKSBANK
BLZ. 51390000 KONTO NR. 5396913
GERMANY

آدرس
TOUFAN FARD
POSTFACH 100113
60001 FRANKFURT
GERMANY

زنده باد اتر ناسیونالیسم پرولتری